(چهره دیگر فرّخ که همان خرّم یا سیمرغست، رام میباشد . هرکجا تیرآمد،خودش هست)

سروش آمد سوی « اشکفت دیوان » از او روشن شد این تاریك ایوان
برآمد آفتاب نیکبختی ببرد از ما شب اندوه و سختی
ازین پس با هوای دل نشینی بجز شادی و کام دل نه بینی
چو ویسه دید « **تیر دوستگان** » را **برو نامش نگاریده نشان را**
هزاران بوسه زد بر نام دلبر گهی بررخ نهاد و گه به دل بر
گهی گفت ای خجسته تیر رامین گرامی تر مرا از دوجهانبین
همه کس را کند زخم تو خسته مرا از خستگی کردی تو رسته
رسولی تو از آن دست و کف راد که تا جاوید ، طوق گردنم باد

تیر ، رسول یا پیامبر عشق است . چون از دست اوست . نام دی یا خرّم یا سیمرغ ، « **دست** » بوده است . این تیر است که دراوستا «تیغرا » نوشته میشود، و سپس معربش « طغرا = طغری » و در ترکی « تورغای = طورغای » شده است، و به معنای « هدهد » است ، چون هدهد ، مرغیست که این همانی با خدای تیر داشته است، و به همین علت، هدهد، مرغیست که میتواند آب را در زیرزمین ببیند. و به گل ارتا واهیشت (اردیبهشت)که مرزنگوش است ، « عین االهدهد » هم میگویند . **تیر و باد و ارتا** ، از جمله « خدایان پیمانه دار » بودند . پیمانه داری نماد اصل « پیمان » بود . چون « پیمان بستن » را امتداد « پیوند عشق » میدانستند . و به همین علت « پیمانه » که کیله مایعات (شراب و آب و نوشابه و روغن و شیر...) بود ، نشان « پیمان » بود . اساسا واژه پیمان به معنای « شیر مادر » است. و شیر و شیره و آب ، نماد آمیزش و پیوند بودند. این باد و تیر بودند که « تخمه با آب » را از دریا بسراسر جهان میرساندند . این بود که تیر و باد ، از خدایان پیمان بودند . به همین علت، تیر، تیشتر نیز خوانده میشود ، چون پیشوند « تیشتر » ، همان واژه « تشت » است که معنائی همانند پیمانه داشت. از این رو گل این خدا که « بنفشه» بود،بیان « <u>تازه ساختن همیشگی پیمان و سوگند و عشق</u> » بود .این گل که درسرآغاز بهار میروید ، نماد این تجدید پیمان عشق، و تازه ساختن پیوند با طبیعت و جهان و انسانها بود . بنفشه ، نخستین پیام آور مهربود. از این رو رامین نیز تیر به « دژ اشکفت » میاندازد، چون اشکفت ، همانند واژه « اشوکا » در سانسکریت ، به معنای « همیشه بشکفته » است که به معنای « مهر » است . ویس ، درست بنفشه را به همین معنا بکار میبرد :

پس آنگه ویس با وی (رامین) خورد سوگند **که هرگز نشکند با دوست پیوند**
به رامین داد ، **یك دسته بنفشه** به یادم دار گفتا این همیشه
کجا بینی بنفشه ، تازه بر بار **از این پیمان و این سوگند یاد آر**
چنین بادا کبود و کوژ بالا هرآن کو بشکند پیمانش از ما
که من چون گل ببینم در گلستان به یاد آرم از این سوگند و پیمان

گذشته از این خود واژه **بنفشه** vanafshak(van+afshak) به معنای « درخت زندگی یا درخت سیمرغ افشاننده » است ، چون درخت بسیار تخمه که سیمرغ بر فرازش نشسته است ، **وَن** نامیده میشود ، و « وَن » به معنای بُن وخرمن جهان میباشد. **بنفشه، نخستین افشانندگی ارتا فرورد(فروردین)یا سیمرغست** . هرروز،باید گل خدای آنروز را هدیه داد و خانه را بدان آراست . تیر و باد (که **وای** هم خوانده میشد) با ارتا (ارتا فرورد + ارتا واهیشت) ، خدایان چنین پیمانی بودند که خون عشق و مهر درآن جاریست . پیمانی که پیامبر مهر و عشق است . همین واژه و مفهوم به عربستان رفت ، و از آنجا که ریشه ژرف در فرهنگ اصلیش نداشت، به

کلی مسخ و تحریف شد ، و با هجوم عرب و اسلام به ایران ، راستای‌دیگر پیدا کرد ، و مصیبت و بلا و فاجعه بزرگ تاریخ ایران گردید . باد ، بال سیمرغ ، که یکی از چهار پر روح انسان است، همان « **وای** » یا « **وَی** » و **بیا = ویا** viya است . واژه « بیابان » هم دارای همین پیشوند است ، و هیچ ربطی با « بی آبی » ندارد، بلکه چنانچه ابوریحان در التفهیم بکار میبرد و میگوید « ستارگان ایستاده یا بیابانی » به معنای ثابت بودن و ثابت ساختن بکار میبرد . یك سوگند یا پیمان ، باید همیشه بایستد و ثابت باشد ، و به همین علت نیز، بیابان ، viyaapaan خوانده میشد ، چون نماد این ثبوت و همواری و « همیشه یکسانی » میباشد . این واژه درکردی به شکل « بَی و بای و بائی و بهی » در آمده است ، و به معنای « نرخ » است ، چون نرخ نیز، رابطه میان دو چیز را ثابت میکند . البته « بای » معنای « کبریت » راهم دارد که آتش زنه است، و همان سیمرغ است که آتش فروز است . معرب این واژه « **بیعه= بیعة= بیعت** » شده است . البته یك واژه که به زبان دیگر انتقال یافت ، روحش و جانش با آن واژه ، جابجا نمیشود . چنانچه واژه هائی که امروزه از باختر به ایران واردکرده میشوند ، همه بی ریشه در روان ایرانی هستند، و همه خطر خیز و دستاویز فریبکاری میشوند . در ایران خدایان بهمن و هوم و باد و تیر و ارتافرورد (سیمرغ گسترده پر = خرّم) بودند که جان و روان، به این مفهوم بیعت میدادند، ولی در عربستان این واژه ، بی پدر و مادر و بی ریشه بود . از این رو کار برد اصطلاح « بیعت » برای عرب ، معنائی در گستره تجارت و قدرت داشت . بیعت در تاریخ اسلام ، از همان آغاز ، در خدمت « **قدرت ربائی** » درآمد . بیعت گرفتن ، یك تئاتر قدرت ربائی بود . در بیعت ، انواع حیله ها ومکرها و زور ها بکار میرفت . حتا امیرالموءمنین علی میکوشد با زور ، بیعت بگیرد(تاریخ طبری) . آنچه بیعت نداشت ، همان جان و روانی بود که « خدای باد، وای ، که خدایِ به هم پیوند دهنده اضداد و خدای عشق، و طبعا خدای جشن رستاخیز بود » ، چون خدای نی نواز بود (نایِ به = وایِ به = رامشناخرام = خرّم) به این پدیده میداد . بیعت در عربستان ، در گستره **قدرت ربائی** از همدیگر ، بکار میرفت ، و از مهر وعشق، هزارها فرسنگ فاصله گرفته بود . آنچه عرب و اسلام از « بیعه » میفهمید ، و آنچه ایرانیان که در آغوش خرّم بزرگ شده بودند ، از « وَیه » میفهمیدند ، از زمین تا آسمان تفاوت داشت . از این رو که آنها ، با فلسفه « الله ، خیر الماکرین » هیچگونه آشنائی نداشتند، کاربرد این اصطلاح، بسود قدرت ربائی عرب و اسلام ، و فاجعه بار،برای ایرانیان بود . این واژه ایرانیها را دچار ساده دلی میکرد . **ابو مسلم خرمدین** ، جان خود را برسر این **بیعه = وَیَه** با خانواده رسول الله گذاشت (عباسیان نیز خانواده محمد رسول الله بودند، و سراسر خانواده نزدیك و دور محمد ، در اثر تحول معنوی که از دین اسلام یافته بودند ، در رقابت برای رسیدن به قدرت و خلافت باهم ، از هیچ اقدام نامردمی علیه هم ، پرهیز نمیکردند). این بیعت ها ، هرکجا که مسئله باختن یا انحصار قدرت بود، شکسته میشد . چنانکه پس از آنکه ابومسلم و مردم ایران ، همین خانواده رسول الله را به خلافت رسانیدند ، فوری بیعت ، با بهانه ای بسیار ناجوانمردانه شکسته شد . منصور ، اورا به کاخش دعوت کرد، و این جوانمرد !عرب و مسلمان و خلیفه مسلمین، اورا « ابو مجرم » خواند، و پاداش این خدمت را چنین میدهد: « آنگاه عتاب آغاز کرد و گفت فلان و بهمان کردی . ابو مسلم گفت - پس از آنهمه کوشش و خدمت با من بدینسان سخن نباید گفت . منصور گفت : ای نابکار زاده هرچه کردی بکمك بخت و اقبال ما کردی . اگر یك کنیز سیاه نیز بجای تو بود ، این کارها را انجام توانست داد ؟ مگر تو نبودی که نامه به من نوشتی و بنام خودت آغاز کردی ؟ مگر تو نبودی که نامه به من نوشتی و از آسیه دختر علی خواستگاری کردی ... مروج الذهب ». خواستگاری یك قهرمان ایران ، از یك دختر عرب مسلمان ، ننگ شمرده میشد ! ابومسلم که « بیعت بدون نام» میگرفت ، در واقع بیعت برای آل عباس نمیگرفت ، چون برای ایرانیان ، بیعت

برای همان « وایِ به» ، خدای پیمان و عشق بود ، که نام دیگرش « انامك= بی نام » بود . بنا به مروج الذهب « وقتی خبر قتل ابوسلم به خراسان رسید .. خرمیان برآشفتند . اینان گروهی بودند که مسلمیه عنوان داشتند و قائل به امامت ابو مسلم بودند .... فرقه دیگر به امامت فاطمه دختر ابومسلم قائل شدند ... اکنون یعنی بسال سیصد و سی و دو ، بیشتر خرمیان از فرقه کردکیه و لودشاهیه هستند ، و این دو فرقه از همه خرمیان معتبر ترند . بابك خرمی که به سرزمین اران و آذربایجان برضد مأمون و معتصم خروج کرد از آنها بود ... غالب خرمیان در خراسان و ری و اصفهان و آذربایجان و صمیره و اریوجان ماسبذان و دیگر نواحی هستند و بیشتر در روستاها و مزارع اقامت دارند و اعتقاد دارند که بعدها اعتباری خواهند یافت ... اینان در خراسان و دیگر جاها به باطنیه معروفند » . البته همه مردم ایران ، به غیر از اقلیتی که زرتشتی بودند ، و حکومت را در دوره ساسانیان تصرف کرده بودند ، همه خرمدین مانده بودند . این خلفای موءمنان ، وقتی با اینگونه بیعت های مکر آمیز ، ایرانیان را یار خود میساختند ، پس از آنکه قدرت را ربودند ، بنام اینکه سران ایرانی، بیعت را شکسته اند، آنهارا ناجوانمردانه ازدم تیغ میگذرانیدند . « **بیعت** » **بشیوه اسلام ، تا آنجا معتبر است که الله ، فاتح و غالب بشود .** البته همه این خلفا ، خود را خلیفه همین الله میدانستند ، و فتح خود را ، فتح و غلبهِ الله میدانستند . غایت بیعتِ اسلامی اینست . این با غایت « وَیه » ، پیمان خدای باد (بذ ، قلعه ای که بابك درآن بود ، نام همین خدا بود و همان وای به است) فرقداشت . مسئله بنیادی در قتل ناجوانمردانه ابومسلم، این بود که با ابومسلم ، ایرانیان از دید مسلمانان، **خلیفه ساز**، و از دیدگاه ایرانیان، **تاجبخش** شده بودند ،که سنت دیرینه خرمدینان و سیمرغیان بود. پس از گذشت صد و سی سال ، تعیین خلیفه از اختیار اعراب و اسلام ، خارج شده بود، و تاجبخشی از دید ایرانیان، معنائی ویژه داشت . رستم و زال ، هیچگاه شاهی را نمی پذیرفتند ، ولی **با تاج بخشی ، ارزشهائی را معین میساختند که برپایه آن ، حکومت بایستی استوار گردد .** هنگامی شاه ، طبق این ارزشهای مردمی رفتار نمیکرد، حق عزل شاه را داشتند. ملت ایران با تاج بخشی ، که دادن حقانیت به حکومت باشد ، **فراتر از حکومت** قرار میگرفت، وحکومت، میبایستی فقط کارگذار ارزشهای فرهنگ ایران باشد . **این حق را ملت ایران در تاریخ، هیچگاه به کسی انتقال نداده است و نخواهد داد .** دادن تاج حکومتی به عباسیان ، احساس برتری عرب را که با اسلام تحریك شده بود، بشدت زخمی کرد ، و آن را بزرگترین ننگ و طبعا بزرگترین جرم شناختند . از این رو بود که خانواده علی (علی ، بیش از بیست زن داشت)از این تاریخ ببعد ، به ایران سرازیر شدند. اعتبار حق خلافتی که امام حسن داشت و آنرا با پنج ملیون درهم به معاویه فروخته بود (حسن ، قریب دویست زن داشت ، و درپایان یکی از زنانش به ازاء صد هزار درهم که از معاویه گرفت ، حسن را مسموم ساخت . این معامله دین با دنیا ، از همان اسلام فاتح ، تراوید) بنا به سنت عرب ، از خانواده اش خارج شده بود . امام حسین برای بازگرداندن و تثبیت این حق ،که برادرش ارزان فروخته بود، جانفشانی کرد . و خانواده علی ، با شناخت سنت تاج بخشی ایرانیان به ایران رو آوردند ، تا « **ایرانیان تاجبخش** » را قانع سازند که این بار ، تاج خلافت را بسر خانواده علی بگذارند ، که به محمد رسول الله ، از ابن عباس ، نزدیکترند . و ایرانیان تاجبخش ، این تاج را برای باردوم بر سر صفویان ، و برای بارسوم ، برسر خمینی گذاشتند ، و البته این دوبار نیز ، همان پاداش ابومسلم را دریافت کردند ، و « **ابو مجرم** » شدند .
آنچه که در بررسی تاریخ اسلام به کلی ، نادیده گرفته میشود ، جدا ساختن دو مسئله ازهم است . یکی آنکه تا چه حد ،اسلام در دوره کوتاه محمد ، اعراب را تحول داده بود ؟ دیگر آنکه اعرابی که در جنگهای با ایران و شام ،شرکت کردند و **اغلبشان هنوز مسلمان نبودند و از اسلام هیچگونه اطلاعی نداشتند** ، چگونه